

دکتر مهدی غروی

تاریخ نگاری در ایران باستان

بشراز چه دورانی تاریخ نگاری را آغاز کرده است؟ درست نمیدانیم، امامی دانیم که این حس، یا این روحیه از زمانهای بسیار قدیم در نهاد بشر وجود داشته است که می خواسته آنچه را که مربوط به خودش است، از کارهایی که انجام داده، از افتخاراتی که دارد و از پیشرفت هایش سندی برجای گذارد. این حس با انگیزه های دینی و سنتی نیز همراه بوده است. زیرا که حفظ اصل و نسب و یادآوری نیاکان، یک پدیده مذهبی بسیار قدیمی است، بنابراین انسانها برای حفظ این ارتباط با گذشته ناچار شدند که به ثبت و ضبط وقایع مربوط به خود و ملت خود اقدام کنند. آینده نشان خواهد داد که سنگ نگاریهای کهن عصر پارینه سنگی و نو سنگی، تا چه حد بر پایه همین حس خلق شده اند و بشر نخستین با آن قلم سحرانگیزش آن تصاویر را از روی هدف، آنهم هدفی بر مبنای حفظ وقایع یا مسایل مربوط به خودش و قبیله اش می کشیده است. گفتم که این احساس با انگیزه های دینی همراه بوده است، بنابراین اگر بگویم کهن ترین متن های تاریخ در جهان کتابهای مقدس اند سخنی گزافه نخواهد بود، فقط این نوشته ها با سنگ نگاریهای کهن یک فرق بزرگ دارد و آن اینست که سنگ نگاریها، حاوی واقعیت بیشتر هستند در حالیکه کتابهای مقدس فقط سایه ها و اشباحی از وقایع

مهم زندگی ملت‌ها را ارائه می‌کنند.

همراه با کتیبه‌ها و متون مقدس باید از روایات ملی نیز نام ببریم که آنهم چیزی در حد وسط است مخلوطی از وقایع تاریخی و پهلوانی و حماسه‌ها و افسانه‌های دینی و منمبی. و سپس می‌رسیم به متون تاریخی مکتوب. و بحث ما در پنج فصل زیر ارائه شده است:

- ۱- نقش‌ها و نوشته‌های کهن.
- ۲- متن‌های مقدس منمبی.
- ۳- روایات ملی.
- ۴- سنگ‌نگارها و الواح مکتوب.
- ۵- متون تاریخی.

۱- نقش‌ها و نوشته‌های کهن

نقاشی بردیواره غارها، قطعات سنگ و سופال و خشت همراه با برخی علائم و نقش‌ها و قطعات فلزی منقوش، کم‌وبیش در ایران یافت شده و انتظار می‌رود که بسیاری از این مواد هنوز در زیر زمین نهفته و نایافته مانده باشند و سالها طول بکشد که این تصاویر و علائم پیامهای کهن خود را بما بیازگو کنند.

در طی این مدت یکصد و پنجاه سالی که باید آنها عصر خواندن آثار و علائم سنگ‌نگارهای کهن نام داد دانشمندان تمام کوشش خود را صرف خواندن الواح کتیبه‌های بزرگ کرده‌اند. بررسی این علائم و آثار نخستین که نیاز به حوصله و وقت بیشتر دارد، سرعت وحدت کمتر داشته است.

در ایران اکنون ما سوفالهای منقوش و نیز قطعات بسیار از برنزه‌های ساخت لرستان و کردستان را در دست داریم که برخی از آنها می‌توانند مدارک و اسناد بسیار معتبری درباره تمدنهای ایرانی پیش از آغاز شاهنشاهی و اعصار زندگی تمدنی مشترک ایران و هند باشند و به روشنگری تاریخ ایران در اعصار کهن یاری

بررسی اینگونه اشکال مشابه و بازیابی پیامهای مشترک آنها می‌تواند در آینده راه‌گشای «محققان» در تدوین تاریخ این سرزمین‌های کهن باشد و شاید روزی برسد که ما قبول کنیم، طراحان و سازندگان این اشیاء فلزی و ظروف سفالین نخستین تاریخ‌نگاران ایران بوده‌اند.

۲- متن‌های مقدس

پیدایش اندیشه و دین همزمان بوده است، امید و آرزو، ترس، شای و انگیزه‌های مشابه دیگر سبب شده که بشر پدیده مذهب را خلق کند و بدان پناه برد. مدح و ثناگوئی، مظاهری که بشر نخستین را به اندیشمندی واداشت، اولین شعرها و نغزهای جهانی را به وجود آورد و ما همراه با این شعرها و تغزلات که در ایران رهند بدان گاتها گفته می‌شود، برخی حقایق تاریخی را می‌توانیم بازیابی کنیم.

درست نمیدانیم گاتهای اوستا و گاتهای ودا کدام قدیم ترند. چون برخی از محققان معتقدند که بسیاری از مطالب مندرج در ودا از اوستا اقتباس شده و برخی نیز می‌گویند که ایرانیان در تنظیم ریگ ودا سهم بسزائی داشته‌اند و این نمایانگر این مطلب است که برخی از بخش‌های ودا متعلق به زمانی است که ایرانیان و هندیان باهم میزیستند. برداشت کلی اکثریت محققان اینست که ودا از اوستا کهن‌ترست.

باگذشت زمان به کتابهای مقدس، داستانها و قصص ملی نیز افزوده شد و بهترین نمونه آن قصص بنی‌اسرائیل است در تورات که البته حاوی وقایع تاریخی

۱- مقایسه قطعه برنزی از استان متعلق به موزه سن‌سیناتی که تولد هرمزد و اهریمن از زروان را نشان می‌دهد (قرن ۸) با نقش مهری که در موهنجودارو یافت شده و از هزاره سوم قبل از میلاد است و یک نقاشی از کتاب کاهاسوترا (کتاب مقدس چین‌ها) نمونه خوبی ازین مدعاست، نگاه کنید به مقاله اینجانب روابط ایران و هند در دوران باستان در ماهنامه

بررسیهای تاریخی شماره‌های ۵ و ۶ سال نهم ص ۳۲ و ۱۱۹

مهمی نیز هست، بدون شك علت ورود قصص به کتابهای مقدس، همان انگیزه‌ای است که بدان اشاره کردیم:

حفظ افتخارات ملی، سرگذشت نیاکان، وصف جنگها و معرفی دشمنان. درین میان تورات حجم معینی یافت و آخرین قرنها پیش از تولد مسیح شکل و قیافه اصلی خود را ارائه کرد، در عهد کتابهای مقدس با حجمی بزرگتر خلق شد و محفوظ ماند. در ایران اوستا بزرگ و بزرگتر شد و اگر حجم آنرا آنطور که می‌نویسند چهار برابر اوستای فعلی بدانیم باید اعتراف کنیم که اوستای کهن يك دائره‌المعارف بوده است، متأسفانه اوستای بزرگ از بین رفت و اوستای کنونی نیز از چند خطر حتمی جان سالم بدربرد تا اینگونه به دست ما رسید.

چون اوستای کنونی حاوی قدیم‌ترین مطالب تاریخی مربوط به کشور ماست، خود زرتشت یا شاگردان وی را باید نخستین تاریخ‌نگاران ایران دانست.^۱

درباره زمان زرتشت بحث و گفتگوی بسیار شده است، اکثر محققان عصر زرتشت را سالهای هزار پیش از میلاد می‌دانند، بنابراین گاتها که قدیم‌ترین بخش اوستاست^۲ باید در حدود همین سالها نوشته و تنظیم شده باشد یعنی چند قرن پیش

۱- ویلیام جکسون درص ۱۷۷ کتاب زرتشت خود می‌نویسد که جاماسب داماد و شاگرد محبوب زرتشت اوستا را نوشت A.V. William Jackson Zoroaster pl77 ولی بر طبق کتاب کنایاکه از کتابهای مانوی است و در مصر بدست آمده خود زرتشت اوستا را نوشته بلکه شاگردانش آنرا نوشته‌اند، کنایا ص ۷ سطر ۲۷-۳۳ نقل از صفحه ۲۵۲ مضمون ایرانیان در پیدایش خط نوشته رکن‌الدین همایون فرخ. درباره حجم کتاب: پولینوس Polinus مورخ رومی ادعا می‌کند که هرمیپوس Hermipus مورخ یونانی برای شرح عقاید زرتشت از کتاب خود او که بیست مجلد و هر یک حاوی صد هزار بیت بود استفاده می‌کرد، مقدمه گاتها، استاد پورداد و ص ۳۱ حماسه سیرائی دکتر صفا.

۲- این نظر مخالفانی نیز دارد که می‌گویند برخی از ایشتها بویژه هشت‌های کفر آمیز بر گاتها تقدم دارند.

از سنگ‌نگاریهای هخامنشیان. عصر تصنیف و دهاها، دست کم رنگ و داه، چند قرن پیش ازین یعنی حدود سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد است، در حالیکه می‌دانیم قدیم‌ترین بخش تورات حدود سالهای ۳۰۰ پیش از میلاد نوشته شده است.^۱

اطلاعات و دانستنی‌های تاریخی که در کتابهای مقدس منعکس شده، آنقدرها با واقعیت تطابق ندارد. اما در مورد اوستا و بخصوص گاتها که حاوی نخستین حقایق تاریخی ملت ماست، باید بگویم که مطلب که درین کتاب آمده با دقت و توجه خاص بنگریم، بخصوص که اوستا نیز همانند و دایک کتاب مذهبی عشک و خالی نیست، کهن‌ترین مجموعه شعر آریائیهای شرقی است در سرزمین ایران و از زیبایی و لطف ویژه‌ای برخوردار است. هر بخش آن، هر قطعه آن و هر آیه آن می‌تواند کلیدی باشد برای یافتن حقایقی نو درباره تاریخ و فرهنگ نیاکان ما در منابع غیر ایرانی به ویژه آنچه در عهد برجای مانده است.

ارزش تاریخی گاتها را به دو گونه ارائه می‌توان کرد، نخست اهمیت این بخش از لحاظ تاریخ بمعنای عام که شامل دین و فلسفه دین، هنر و تاریخ هنر و زبان‌شناسی و اجتماع‌شناسی تطبیقی نیز می‌شود و دیگر بررسی آن از نقطه نظر تاریخ بمعنای خاص آن: وقایع و شرح احوال، برخوردهای سیاسی و اجتماعی، در عصر نخستین آریائیان یا شاهان شرقی هند و اروپائیان. درین گفتار بنده از نقطه نظر تاریخ بمعنای خاص این بخش اوستا را مرور می‌کنم و گرنه بررسی بخش‌های دیگر اوستا بسویژه هشت‌ها نیاز به وقت و حوصله بسیار دارد^۲ در پسننا ۴۳ قطعه هشت می‌خوانیم: و هومن بسوی من شتافت و از من پرسید تو کیستی و از چه خاندانی؟

و زرتشت در قطعه هشت خود را معرفی می‌کند و از کشور جاودانی پیکران

۱- ویل دورانت تاریخ تمدن جلد اول ص ۴۸۷.
۲- نگاه کنید به کتاب حماسه سیرایی در ایران، استاد صفا ص ۳۷-۳۱.

(یادآور نیروانای هندوئیسم) سخن میگوید.^۱

زرتشت فقط در يك مورد واقعه‌ای را که در زندگی‌اش رخ داده توصیف میکند.^۲

اما درین کتاب (گاتها) ۱۶ بار نام وی آمده است و نام خانوادگی وی نه بار تکرار شده.

زرتشت در گاتها يك بار از پسر و يك بار از دخترش نام میبرد.

در قطعه ۲ از پسنای ۵۲ از پسر خود همراه باکی گشتاسب یاد میکند که هر دو در

راه اشاعه دین کوشش دارند.^۳

در قطعه بعد از همین پسنای زرتشت نام دختر خویش و دامادش جاماسب را

۱- «پس من یدو گفتم نخست منم زرتشت و تا به اندازه‌ای که در قوه دارم دشمن حقیقی دروغ پرست و يك حامی قوی از برای دوستداران درستی خواهم بود تا آنکه ازین سبب بکشور جاودانی بیکران توانم رسید...»

۲- پسنای ۵۱ قطعه ۱۲: «او زرتشت اسپنتمان را در گذر زمستان این چاکر فرومایه کاوی از خود ششود ساخت و قتیکه او (زرتشت) با مرکب خویش که از سرما می‌گرفت از او پناه خواست و پذیرفته نشد.»

نگاه کنید به زیر نویس شماره ۲ در ص ۱۳۱ گاتها، استاد پوردادود.

در آیه بعد زرتشت این شخص را که دروغ پرست است هنگام حساب در سر بل چنوات در نیم و هراس می‌داند.

۳- در متن نام این پسر ذکر نشده و فقط می‌نویسد: «کسی گشتاسب و پسر زرتشت اسپنتمان راه دین برحق و فرستاده اهورامزدا را روشن و منبسط می‌کنند». استاد پوردادود در حاشیه قید کرده اند که شاید مقصود او استرا باشد بزرگترین پسر پیغمبر که از نخستین یاوران دین است و در جاهای دیگر اوستا از او نام برده شده، گاتها ص ۱۴۳.

می‌آورد و به عروسی ایشان اشاره کرده آنرا مقدس‌ترین اعمال پارسائی میدانند.^۱
در قطعه ۱۹ از پسنای ۵۱ وی پسر عموی خود میدیوه‌ماه را معرفی میکند.^۲ و در قطعه ۱۵ از پسنای ۴۶ نام اجداد خود را بیاد می‌آورد و می‌نویسد که ایشان با اینکه در عصر مقدم بر زرتشت می‌زیستند پیرو آئین نخستین اهورا بودند.^۳
در قطعه ۲ از پسنای ۵۳ نیز که مربوط به عروسی دخترش است جد خود را معرفی میکند.^۴

جاماسب و فراشوشترا دو برادر بودند که در پیشبرد آئین زرتشت نقش بسیار برجسته‌ای را برعهده داشتند و جاماسب داماد زرتشت بود.^۵ از قطعه ۱۷ پسنای ۴۶

۱- پوروچستا Pourvosta (بسیاردان) جوانترین دختر زرتشت، در سایر قسمت‌های اوستا از او نام برده شده است، درین آیه جاماسب یاور دینداران لقب دارد، گاتها ص ۱۴۳.

۲- میدیوه‌ماه Moidyovimangha از دودمان اسپنتمان پس از آنکه بکنه مطالب می‌برد و یشتاخت آنکسی را که از برای جهان دیگر کوشاست همت گماشت تا دیگران را نیز یثا گاهاند که پیروی آئین مزدا در طی زندگانی بهترین چیزهاست، گاتها ص ۱۳۵. وی نخستین کسی است که به زرتشت گروید. معنی میدیوه‌ماه: کسیکه در میان ماه بدنیا آمده

۳- معنی خواهم شمارا از هجسپ و اسپنتمان خبر دهم... هجسپ Haccaspa (اسپ + تم زدن) که ارتباط دو جزء معلوم نیست، مقدمه گاتها ص ۹۵.

۴- «اینک تو ای پوروچستا از یشت هجسپ و دودمان اسپنتمان ای جوانترین دختر او (زرتشت) بامنش پاك و راستی و مزدا از برای تو (جاماسب) که یار و یاور دینداران است برگزیده اکنون برو باخودت مشورت کن با اندیشه پاك مقدس‌ترین اعمال پارسائی را به‌جای آور» ص ۱۴۳

۵- جاماسب از اشراف خانواده هوگو Hvogva و وزیر کی گشتاسب بود، مقدمه گاتها، پوردادود ص ۹۱.

استنباط می‌شود که جاماسب برای پیش‌برد کار پیامبر زبانهای بسیار کرد؛ زیرا درین آیه زرتشت می‌گوید که ای جاماسب من در نزد اهورامزدا از زبانهای تو خواهم گفت نه از سودت و از فرمانبرداری تو^۱ و در جای دیگر بوی اختطار میکند از تهدید دروغ پرستان نهراسد.^۲

در جای دیگر از وی بعنوان دوکتمند بزرگ یاد میکند و استنباط محققان اینست که گرویدن وی به آئین زرتشت واقعه‌ای بسیار مهم بشمار رفته است.^۳

برادر دیگر جاماسب فرس اشتر است^۴ که در قطعه ۱۷ از یسنای ۵۱ زرتشت او را بعنوان پدرزن خود معرفی میکند.^۵

در جای دیگر بوی خطاب میکند؛ با این پارسیان بآنسوی بشتاب. ما هر دو امیدواریم که کامیاب گردید.^۶

۱- پوردادود، گاتها ص ۹۳. درین آیه زرتشت راستی را مشاور اهورامزدا قلمداد می‌کند.

۲- پوردادود، گاتها ص ۱۱۵. درین آیه صفات با القاب جاماسب را ذکر می‌کند؛ سودبخش، کسیکه برای انجام نیکی آفریده شده، کسیکه طرفدار آئین درست است و نام وی را در آخر قطعه می‌آورد.

۳- پوردادود، گاتها ص ۱۳۵. درین قطعه زرتشت ویرا با نام خانوادگی مخاطب قرار می‌دهد و آرزو می‌کند که نصیبش گرویدن به کشتور جاودانی گردد و هنگام ذکر آئین خود کلمه راستی را نیز می‌آورد؛ «به این آئین و راستی».

۴- فرس اشتر Frasastra یعنی دارنده شتر اهورا از حامیان زرتشت و از شرکای دوکتمند و مقرب دستگاه کی گشتاسب بوده است. مقدمه گاتها، پوردادود ص ۹۲.

۵- «فرس اشتر هوگو دختر گرانها و عزیززی را بزنی بمن داد...»، گاتها، پوردادود ص ۱۳۵.

۶- درینجا معلوم نیست که آیا زرتشت به وی ماموریتی می‌دهد که برود و مردم سرزمینی را بدین زرتشتی درآورد، یا از سفر بزرگ آخرت سخن می‌گوید؛ کشور جاودانی که از آن پاكمنشان است. قطعه ۱۶، یسنای ۴ ص ۹۳، گاتها.

و در قطعه دیگر بوی دعا میکند و نامش را پیش از نام خود آورده است.^۱

درین بررسی، سپس میرسیم به نام کسانی که از زرتشت و دین وی حمایت کرده‌اند که البته کی گشتاسب مهمترین ایشان به شمار می‌رود.^۲ در گاتها دومین نام خاص که ذکر شده نام گشتاسب است، نخستین نام نام خود زرتشت میباشد و در آیه یسنای ۲۸ می‌خوانیم: ای راستی، شکوه منش پاک را از آن من ساز، تو ای آرمتی حاجت گشتاسب و مرا بر آر، ای مزدا و پادشاه من چنان ساز که پیغمبر تو بتواند شنوندگانی برای خود فراهم کند.^۳ در جای دیگر اشاره شده است به این مطلب که خداوند به گشتاسب در ازای کوشش در راه دین ستوران خوشی بخش و چراگاه خواهد بخشید.^۴

در جای دیگر ویرا یاور آئین و همشین زرتشت در بهشت می‌یابیم.^۵ و در قطعه ۱۶ یسنای ۵۱ از وی یاد میشود و زرتشت از گرویدن وی به آئین خود احساس امیدواری میکند.^۶ و در جای دیگر نام وی را مقدم بر نام پسر خود ذکر میکند.^۷

۱- قطعه ۸ از یسنای ۲۸ و این سومین نام خاص است در گاتها پس از زرتشت و گشتاسب، ص ۷ گاتها.

۲- و یشتاسب، پسر اوروت اسپ Aurvatasp در یونانی هیستاسپس Hystaspes. اوروت اسپ را امروز لهراسب گوئیم و یعنی دارنده اسب تند و قوی است. نگاه کنید به ص ۹۵ مقدمه گاتها، پوردادود.

۳- پوردادود، گاتها ص ۷.

۴- یسنای ۵۰ قطعه ۲. نام گشتاسب نیامده اما استنباط استاد پوردادود این چنین است ص ۱۱۷ گاتها.

۵- پوردادود، گاتها ص ۹۳ قطعه ۱۴ یسنای ۴۶.

۶- گاتها، ص ۱۳۳.

۷- گاتها ص ۱۳۳، قطعه ۲ یسنای ۵۳.

اکنون میرسیم به یکی از مهمترین قسمت‌های تحقیق خود در گات‌ها از نظر تاریخ ایران در اعصار زندگی مشترک ایرانیان و هندیان، عصری که بر پایه اختلاف میان مزدیستان استوار است و در گات‌ها از آن شواهد بسیار می‌توان یافت.

در گات‌ها از جمشید و پدرش وی وه ونت^۱ یک بار نام برده میشود که جسم را گناهکار میدانند.^۲

در یسنا ۳۵ قطعه ۳ نیز هنگامیکه سخن از آفرینش است می‌گوید: «آن دو گوهر همزادی که در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند... و در آیه بعد: «هنگامیکه این دو گوهر بهم رسیدند زندگی و مرگ پدید آوردند...»

در اینجا استاد پورداد هشدار داده است که درین قطعه کلمه بسم yema که بمعنی نوامان است و بزبان عامیانه دوقلو و همزاد، با کلمه یم (جم) اشتباه نشود. اما وقتی اساطیر هندی را بررسی میکنیم می‌بینیم که میان یم و همزاد یا توامان ارتباط مستقیم برقرار است و یم و یمما در اساطیر مقدم هند نقش آدم و حوای اساطیر سامی و مشی و مشیانه ایران قدیم را داشته‌اند بفرق فرو می‌رویم که چرا به یاد جمشید نیفتیم بخصوص که در هند قدیم نیز یمما تغییر ماهیت داد و خدای مرگ شد.^۳

۱- Vivahvant اکنون وی وهن یا وی ونگهن گویند. در سانسکریت وی وهس ونت. درباره این قدیس در آئین هندو نگاه کنید به اساطیر هندو.

۲- قطعه ۵ از یسنا ۳۲ در مجموعه انودگات که خاص دیوها و گمراه کنندگان مردم و پیشوایان دروغین ایشان مانند کاوپها و کرپانهاست. ص ۳۷، گات‌ها. «جم پیروی و نگهبان از همین گناهکاران است و کسیکه برای خست و ساختن مردمان خوردن گوشت به ایشان آموخت در آینده توای مزدا باید میان من و او خود قضاوت کنی.»

۳- نگاه کنید به اساطیر هندو Indian Mythology: Paul Hamlyn p77 استاد پورداد در ص ۹۵ مقدمه گات‌ها به تفصیل درباره یم yima که همان جمشید است می‌نویسد، اما در گات‌ها جزین ذکری از یم نشده در حالیکه در وندیداد آمده است که خداوند نخست به وی پیامبری را پیشنهاد کرد و او اظهار عجز نمود و بوی سلطنت داده شد... عصر سلطنت وی دوران خوشی و بهرگی بود تا اینکه دروغگویی آغاز کرد و فراز و رات. نگاه کنید به حماسه سرانی در ایران، دکتر صفا ص ۱۲۴.

گرهما، یکی از پیشوایان و پیغمبران آئین دیوسناست و بدیهی است که دشمن شماره یک زرتشت بوده است و تنها موردی که زرتشت به شخص معینی نفرین میکند، قطعه ۱۲ از یسنا ۲۲ است که مخاطب وی گرهماست.^۱

در جای دیگر ویرا تپاه‌کننده زندگی در جهان و سزاوار جهنم میدانند.^۲ در اینجا مهمترین مسئله اختلاف افکن میان ایرانیان و هندیان که قربانی کردن گاو و نوشیدن هوماست ارائه میشود.^۳

از کربانها بعنوان خانواده‌ای که در سرزمین دیویستان حکومت دارند، شش بار در گات‌ها نام برده شده است.

دوبار در یسنا ۳۲ قطعات ۱۲ و ۱۵- در قطعه ۱۲ همراه با گرهما که زرتشت به ایشان نفرین میکند و در قطعه ۱۰ همراه با خاندان کای که به مردم ستم میکنند و سرانجام دو فرشته خرداد و امرداد مردم را از ستمگری ایشان نجات خواهند داد.^۴ در قطعه ۲۰ یسنا ۴۴ آنقدر مطلب نهفته است که ناگزیریم آنرا در اینجا باز نویسی کنم: این را می‌خواهم از تو بپرسم آیا دیوها از شهریاران خوب بوده‌اند؟ آنان بچشم خود می‌بینند که چگونه کربان و اوزیک برای خوشنود ساختن آنان به گاو ظلم و بیداد میکنند و کاوپها بجای آنکه آن را بپروانند و برهنمائی اشا بزراعت بیفزایند آنرا

۱- گات‌ها ص ۳۹ - گرهما Grehma نگاه کنید به ص ۹۴ مقدمه گات‌ها، پورداد.

۲- گات‌ها ص ۴۰ قطعه ۱۲ از یسنا ۳۲- در قطعه ۵ همین پسنائیز به کنایه ویرادروغ برست می‌داند ص ۳۷.

۳- در قطعه ۱۲ از یسنا ۳۲ «کسانیکه گاورایا شادمانی قربانی میکنند... نفرین می‌شوند و در قطعه ۱۴ «گاو برای قربانی است تا دور نگهداره مرگ بیماری ما شتابد...» در اینجا مقصود از دور نگهدارنده مرگ شربت هستی آور هوماست (درهیت هندی-سوما)، گات‌ها، پورداد: ص ۴۱.

۴- پورداد، گات‌ها ص ۴۱.

همیشه بناله درمیآورند.^۱

در یسنا ۴۶، قطعه ۱۱ از کرپانها و کاپوها شکوه میکند که مردم را به کارهای زشت و می‌دارند تا از دروغ طرفداری کنند و حیات جاودانی خود را تباه سازند و در سرپل چنوات به بیم و هراس دچار گردند و دوزخی شوند.^۲

در قطعه ۱۰ یسنا ۴۸ از آن مشروب سکر کشیف یعنی هوما که کرپانها مینوشند بد-گونی میکند.^۳

در قطعه ۱۴ از یسنا ۵۱ مطلب مهم دیگری را درباره اختلاف میان هندیان و ایرانیان مطرح میکند:

مخالفت کرپانها با زراعت.^۴ دیگر از روسای دیویستان که نامش در گانها

۱- کرپانها (Karpān) از پیشوایان آئین برهمنان یا دیویستان. اصل کلمه از کلب گرفته شده که بمعنای رسومات مذهبی است ولی به ر تبدیل شده، در تفسیر پهلوی کرب و سرانجام روگور شده که کنایه است از کروگور بودن ديو یسنا در برخورد بانظامات آئین مزدیسنا، مقدمه گانها ص ۹۳

ساوژیک، اوژیک، اوسپج یا اوسیک از پیشوایان آئین مزدیسنا که فقط در گانها از وی نام برده می‌شود، در ریک ودا اوشیک است که بمعنای دانا و هوشیار آمده است.

کاوی از سرداران و پیشوایان ایرانی فرقه دیویستان، مخالف زرتشت که در سانسکریتی معنایش شاعر و سرودگوی است و در ریک ودا پیشوا و پیامبر معنی می‌دهد، نگاه کنید به مقدمه گانها ص ۹۳.

۳۰۲- گانها، پوردادود ص ۹۱ و ص ۱۰۹

۴- یکی از علل اختلاف آریائیهای ایران و آنان که از ایران رفتند این مسئله بود که آریائیهای طرفدار زراعت می‌خواستند در ایران بمانند و از راه زراعت زندگی کنند اما مخالفان ایشان طرفدار کوچ و گله‌داری بودند.

در قطعه ۱۴ یسنا ۵۱ می‌خوانیم: «کرپانها نمی‌خواهند که در مقابل قانون زراعت سر اطاعت فرود آورند برای آزاریکه از آنان به ستوران می‌رسد تو قضاوت خود را...» گانها ص ۱۳۳.

ذکر شده بندو است^۱ که در قطعه اول و دوم یسنا ۳۹ از وی نام می‌برد، او را گمراه کننده و دروغ پرست میدانند و از وهومن میخواهد که او را نابود سازد.

در بررسی تاریخی خود از گانها به دو نام خاص دیگر برمیخوریم که از لحاظ روابط اقوام آریائی آسیای مرکزی و ایرانیان پر معنی است یکی خاندان فریان که در سرزمین توران از آسیای مرکزی حکومت دارند، اینان هنوز به آئین زرتشتی نگرییده‌اند اما با آن مخالف هم نیستند و زرتشت آرزو میکند که راستی دریشان حلول کند.^۲ نام دوم عمین نام توران است که بسیار در تاریخ روایات ملی ما ذکر شده است.^۳

در گانها از هند نام برده نشده اما در یسنا ۳۲ قطعه ۳ می‌خوانیم که زرتشت از دیوما و ستایشگران ایشان که همه زشت‌نشان هستند شکایت دارد و به هفت کشور به عنوان سرزمین ایشان اشاره میکند، این هفت کشور کجاست؟ آیا ارتباطی میان این نام و سیتامندوکه نام تواحی شمال غربی هند قدیم بود و ایرانیان بدان هپشاندو (هفت هندو) خطاب کردند وجود ندارد؟^۴

از بحث درباره آن‌گونه مطالب که بطور غیر مستقیم با تاریخ اجتماعی ایران در

۱- بندو Bendava از امیران مخالف آئین زرتشت، هردو آیه اول و دوم یسنا ۴۹ وی بعنوان «سدراه» و «خار سراه» معرفی شده و در آیه دوم ویرا منفور آشا قلمسداد

۲- فریان Fryana، شاید همان پیران شاهنامه باشد که وی نیز نقش خاصی را در شاهنامه برعهده دارد و در مخالفت با ایران و ایرانیان در حد اعتدال گام بر می‌دارد. مقدمه گانها ص ۹۳ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۲ ص ۹۱.

۳- تور و توران، تور نام قبیله‌ای است ایرانی در آسیای مرکزی در سرزمینی که بدان توران می‌گفتند، مقدمه گانها ص ۹۱. این کلمه فقط در همان آیه مذکور در شاهنامه بالا پس از نام فریان آمده، فریان تورانی.

۴- یسنا ۳۲ آیه ۳: که در آن مردم هفت کشور را دروغ پرستان می‌داند و به عقیده استاد پوردادود اینها پیروان گرهما هستند ص ۳۵.

۳- روایات ملی

روایات ملی برای هر قوم در حکم شناسنامه است و این روایت، برای هر ملت بارشده های فرهنگی و تمدنی از هر نوع تاریخ منظوم و مکتوب و با قصص و اساطیر دینی و مذهبی برتر است و هیچ چیز نمیتواند در حیات یک ملت درخششی چون روایات ملی داشته باشد.

روایات ملی ما ریشه های بس کهن دارد و با اساطیر و قصص مذهبی آمیخته است اما نه آنچنان که در هند این آمیختگی به وجود آمده است. گفتیم که اقوام باستانی، در آغاز پیدایش تمدن، علاقمند بودند که افتخارات خود را ثبت و ضبط کنند و فرزندان ایشان باه این افتخارات اعصار اساطیری و پهلوانی را عزیز و گرامی میداشتند.

همانگونه که در هند روایات ملی با قصص دینی آمیختگی غیر قابل تفکیک دارد، در ایران کهن نیز بدون شك این آمیختگی وجود داشته است و نیاز، بدان گونه که به تدوین کتاب مقدس احساس میشد به تدوین کتاب مستقلی برای روایات نیز احساس میگردد؛ اما این مطلب مانع از آن نبوده که روایات ملی بکتاب مذهبی نفوذ و تداخل کنند، همانگونه که در هند، در ساروتی ها نیز آثاری از روایات ملی و حماسه ها دیده میشود و همین آثار بعدها مایه اصلی تدوین و تشکیل حماسه های ملی هند، راماین و مهابهارات شد.

۱- از آن جمله است: اصول آئین زرتشت: مزداء، اهورا، مزدا اهورا، اهورامزدا و روابط با اهورمن و اشا و میرا در مقام مقایسه با ودیسیم و هندوئیسم. اختلافات نخستین دیوبستان و مزدیسنان، مسئله کشاورزی و گله داری، قربانی و سومنا، دروغ و عطا بقیه آن پاکتیبه های هخامنشی، بهشت و دوزخ (راستی و دروغ) و... و مسائل اقتصادی و پولی: پستان ۴۴ آیه ۱۸ و ۱۹ که مزدرا بادام می دادند ته با پول، ص ۷۹ گاتها.

با در نظر گرفتن حجم اوستا و بررسی اوستای کنونی که حاوی بخش بزرگی از روایات ملی است، میتوان گفت که این روایات را نیز به تدریج داخل اوستا کرده بوده اند. در گاتها که بررسی محدودی از آن کردیم، تقریباً اثر مهمی از روایات ملی ما دیده نمیشود. شاید بدان سبب که مطالب تاریخی گاتها بیشتر مربوط باشد به آن دوران که ایرانیان هنوز با هندیان و حتی سکایان زندگی مشترك داشتند، عصری که در حقیقت عصر شروع خلق و تشکیل روایات ملی است. به مرور زمان اوستا این قصص و روایات را کم و بیش به خود جذب کرد و حجمی عظیم یافت، مهابهارات نیز در هند کتاب متوسطی بود که در اثر جذب قصص و روایات گوناگون بزرگ شد و به صورت دائرة المعارفی عظیم درآمد. متأسفانه سه چهارم اوستا مفقود شد و درین قسمت های مفقود شده چیزوات نسك هم بود که حاوی داستانهای تاریخی یا تاریخ داستانی ایران بود امروز فقط فهرست مانندی ازین نسك در دینکرت برجای مانده است.

درباره روایات ملی، استاد صفا میگویند که برخی ازین روایات به دوره اشتراك تمدنی ایرانیان و هندیان تعلق دارد و برخی نیز به عصر زندگی مشترك هند و اروپائیان میرسد، در مورد گروه نخست از جمشید و ضحاک و فریدون نام میبرند و در مورد عصر اشتراك تمدن هند و اروپائیان مسئله آسیب ناپذیری (روئین تن بودن امیندیار و نظایر آن) را ارائه میکنند، اما پذیرفتن همه این مباحث بعنوان روایات ملی و حماسی مورد تردید است.

عصر تدوین و تنظیم روایات ملی ما به درستی معلوم نیست و برای یافتن تاریخ تقریبی آن لازم است که بار دیگر فلسفه وجودی روایات ملی را یادآوری کنیم. مشکل اسکان در سرزمین جدید، مبارزه با رقیبان سرسخت و بسومبان مقتدر که در برخی از شئون تمدن درخشان نداشتند، آریائیای ایران را وادار میساخت که داستانهای حماسی و پهلوانی، پیروزیهای آمیخته با شکست و ناکامی، خود را حفظ کنند و شفاهاً به فرزندان و فرزند زادگان خود انتقال دهند. یادآوری سختی ها و مشکلات گذشته بدینسان حاضر هشدار می داد که از قدرت دشمن غافل نمانند و گاهی این

هشدارها آمیخته باتلخی‌ها و ناکامی‌هایی بود که اجتناب ناپذیر می‌نمود، در شاهنامه بسیار به این تلخی‌ها و تنیدگی‌ها در دهنها برمی‌خوریم. در بهابهارات هند نیز چنین است، جاییکه کرشنا با ارجون مکالمه میکند و وقتی که قندهاری ملکه کوروها همه عزیزان خود را از دست داده و مرگ با چهره کزیده خود ارائه میشود. روح حماسه هشدار میدهد تا ملت را از خمود و انسردگی طبیعی که لازمه گذشت زمان و پشتسر گذاردن اعصار آسودگی و بی‌چنگی است به‌دور نگهدارد و این خود روح تاریخ است و هیچ تاریخی در جهان قدرت روایات ملی را در کشیدن این گردونه ندارد، گردونه‌ای که حامل طلسم زندگی و نیک‌بختی و سربلندی ملت‌هاست.

مردم عادی از خواندن تاریخ خسته می‌شوند، اما حماسه‌ها چنین نیستند و این از امتیازات خاص حماسه‌های ملی طبیعی است که با اشراقها و توصیف‌های شاعرانه همراه و با صحنه‌های پهلوانی و اساطیری آمیخته است. روایات ملی ما زبان به زبان می‌گشت، بخصوص که در دوران هخامنشی اوستای مکتوب نیز در دست بود و کم‌وبیش مردم عادی از حماسه‌ها و روایات ملی خود با اطلاع بودند و شاید بی‌توجهی به این روایات و بی‌تفاوتی نسبت به کشور و سرنوشت آن سبب شد که تسلط اسکندر بر ایران بسادگی امکان‌پذیر گردد.

در عصر سلوکی‌ها هنگامیکه از سرزمین حماسه‌های ایرانی، کشور پهلواها، اشکانیان برخاستند نیاز به روایات ملی و تقویت حماسی ایرانیان احساس شد و با احتمال قوی تدوین تدریجی حماسه‌ها ازین عصر آغاز گردید. در دوران سلطنت اشکانیان ایران هم از سوی مشرق توسط اقوام زردپوست آسیای مرکزی تهدید میشد و هم از سوی مغرب توسط رومی‌ها، در داخله کشور نیز هنوز سلوکی‌ها بودند. به نظر استاد صفا مسئله تقسیم قلمرو فریدون میان سه پسرش آغاز اختلافات سخت میان ایران و توران به شکل یک داستان تاریخی افسانه‌ای ساخته و پرداخته این دوران است. در شمال و شمال‌غربی نیز هنوز سکاها بودند بنابراین در ایران نیاز به حماسه‌های ملی برای مبارزه با رخوت و سستی احساس میشد و همینکه دوره اشکانی به‌خط پایان رسید و ساسانیان

روی کار آمدند، علاوه بر توجه فوق‌العاده به اوستا، به گردآوری روایات و تدوین و تکمیل آنها نیز پرداختند و دوران ساسانی را باید عصر واقعی تدوین کتاب روایات ملی دانست، روایاتی که خمیرمایه و منشاء اصلی شاهنامه شد.

درگیری‌گیر کشمکش میان گروه موافق و مخالف با تاریخ افسانه‌ای ایران استاد پورداد درین باره مینویسند:

پیشدادیان دیرگاهی است که در سنت ما ایرانیان یکی از خاندانهای شهریارای ایران بشمار رفته‌اند بجاست ما هم سنت دیرین نیاکان خود را نگاهداریم، اما شهریاران این دودمان داستانی را با پادشاهان تاریخی خود چون مادها و هخامنشیان در نیامیزیم و این داستانهای ساده و بی‌آلایش را با گرد و غبار چاپلوسی و لاف و تکبراف و دروغ که رسم تاریخ‌نویسی است نیالاییم.^۱

و این معلوم می‌دارد که داشتن روایات ملی چقدر پسرارزش است و ما ملت ایران ازینکه این روایات از لحاظ تاریخی و تاریخ‌نویسی، همانند وقایع نگاریهای یونانیان و رومیان نیست بهیچوجه نباید روی توش کنیم، بلکه داشتن مجموعه روایاتی چون شاهنامه مایه مباهات و فخر ما باشد، اما بحث بیش ازین درباره اصل و منشاء شاهنامه و خداینامه و دیوان کبیر تاریخ داستانی ما نیاز به وقت و حوصله بسیار دارد که جایش اینجا نیست.

۴- سنگ، نگاره‌ها، کتیبه‌های دوران هخامنشی و ارزش تاریخی آن

اکنون میرسیم به مهمترین بخش تاریخ‌نگاری در ایران باستان که سنگ‌نویسی یا احداث کتیبه‌هاست.

ایرانیان نخستین ملتی نبودند که کتیبه‌نویسی را آغاز کردند، خط کتیبه‌های میخی، يك خط سابقه دار است، اما ایرانیان بودند که این خط را اصلاح کرده ساده ساختند و کتیبه‌ها را با عظمت و صداقت خاصی که یکی آنها را از کتیبه‌های قبلی

۱- نشریه ایران باستان، اسفندماه، ۱۳۴۵، ص ۱۱

تا چه اندازه می‌تواند روشنگر تاریخ اجتماعی ایرانیان در عصر هخامنشی باشد.
در لوحه دیگر که از ارشام (پسر آریارمن) بدست آمده در پایان از امور امزدا
خواسته می‌شود که شاه، کاخ شاهی و سرزمین شاه را حفظ کند.

این دولوحه طلا فقط به پارسی باستان است و همین پارسی بودن محققان را
بدوجه مخالف قسمت کرده گروهی آنرا دلیل بر آن می‌دانند که حتماً متعلق به
عصر خود این پادشاهان است که چون در فارس سلطنت داشتند کتیبه‌ها را فقط به
پارسی می‌نوشتند و ضرورت نداشت که همانند داریوش و خشایارشا آنها را بزبانهای
دیگر که متعلق به ملل تابع بود بنویسند. اما مخالفان می‌گویند که چون از عصر داریوش
دوم به بعد نوشتن کتیبه عاقلانه به پارسی بود، پس این دولوحه زرین را هم درین عصر
نویساده‌اند؛ بخصوص که سندی معتبر از شاهنشاه بودن افراد شاخه فرعی خاندان
هخامنش (پدر داریوش) می‌تواند باشد، از سوی دیگر مخالفان می‌گویند در عصر
آریارمن و ارشام همدان مرکز دولت ماد بود چگونه شد که این کتیبه‌ها به ماد
رفت.^۱

درین گفتار هدف ما بررسی کتیبه‌ها بعنوان مهمترین سرچشمه تمدن هخامنشی
نیست، بلکه روشنگری بیشتر در ارزش تاریخی و روش تاریخ‌نویسی هخامنشیان
است. بنابراین بررسی نهائی و اصلی خود را از عظیمترین سند تاریخی ایران در عصر
هخامنشیان که خود بزرگترین و اصیلترین سنگ‌نگاری جهان در سراسر اعصار تاریخ
بشر است آغاز می‌کنیم بدون اینکه درباره استوانه کوروش و آثار برجای مانده از آن
شاهنشاه سخن گفته باشیم.

پیش از هخامنشیان نوشتن کتیبه‌ها بر سنگ و ساختن الواح مکتوب، برای حفظ
تاریخ و روایات درین قسمت از جهان معمول بوده است، از سومری‌ها کتیبه‌های سنگی

۱- برای شرح الواح طلا و نقره هخامنشیان نگاه کنید به تمدن هخامنشی علی‌سای
و نیز پارسی باستان کنت. درین مقاله ما به الواح متعددی که در شوش و تخت جمشید بدست
آمده و برخی قطعات آن خوانده شده اشاره نخواهیم داشت.

متعلق به ۳۶۰۰ سال پیش از میلاد الواح مکتوب سفالین متعلق به ۳۲۰۰ سال پیش
از میلاد بدست آمده است.^۱

با این شروع دانشمندان سومری در نخستین قرنهای هزاره سوم (۲۷) تعداد
این لوحه‌ها را بجایی رساندند که برای نگهداری این الواح به کتابخانه‌ای مجهز نیاز
داشتند^۲ و از سال ۲۰۰۰ به بعد بود که نوشتن نوعی تاریخ بروی این خشت‌ها شروع
شد که اصل آن از میان رفته و فقط اقتباسات بابلیان از آنها بر جای مانده است.^۳
آشوریان نیز در هزاره‌های بعد، به این کار یعنی نویساندن کتیبه عشق فراوان
نشان می‌دادند، اما لازم است که پیش از بررسی کتیبه بیستون به این نوشته‌ها اشاره
کنیم تا تفاوت کار معلوم باشد.^۴ آشوریانی‌ها می‌گویند:

و من از شهرهای عیلام آن اندازه ویران کردم که برای گذشتن از آنها يك ماه
و بیست و پنج روز وقت لازم است. همه‌جا برای بایر کردن زمین نمک و خار افشاندم،
شاهزادگان و خواهران شاهان و اعضای خاندان سلطنتی را از پیرو جوان باروسا و
حکام و اشراف و صنعتگران همه را با خود به اسیری به آشور آوردم. مردم آن
سرزمین از زن و مرد را با اسب و قاطر و الاغ و گله‌های چهارپایان کوچک و بزرگ که
شمار آنها از دسته‌های ملخ فزون‌تر بود بغنیمت گرفتم و خاک شوش و مدکتو و هل
نشان و شهرهای دیگر را به آشور کشیدم.

در ظرف مدت يك ماه تمام ایلام را بتصرف در آوردم بانك آدمیزاد و اثرهای
گله‌ها و چهارپایان و نعمه شادی را از مزارع برانداختم و همه‌جا را چراگاه خران و

۱- Cambridge Ancient History p 378

۲- تاریخ تمدن ویل دورانت ص ۱۹۸ و ص ۱۹۷

۳- ویل دورانت درین باره می‌نویسد: ائواحی که مشتمل بر کارهای شاهان است گرچه
از لحاظ اینکه همه شرح خورنریزی و آدم‌کشی است مایه ناراحتی و ملالت خاطر خواننده
من شود این مزیت را دارد که قدیم‌ترین تاریخ نوشته را در پیش چشم ما می‌گذارد.
ص ۴۱۳.

کتیبه بزرگ بیستون و ارزش آن از نقطه نظر تاریخ نگاری^۲

این کتیبه از چند صفحه مسطح ترکیب یافته که فقط يك صفحه آن حاوی نقشی است بسیار زیبا و پرمعنا و در کل می توان این مجموعه را تاریخی مصور دانست. بنون اطناب و تطویل و دروغ و تعصب. بنده این کتیبه را که پنج ستون ونیم و شامل ۷۶ بند است^۳ در يك مقدمه عفت فصل و يك پایان بررسی می کنم. در میان فصل ها يك فصل که حاوی شرح قیامهای مختلف و سرکوب شدن آنهاست از همه مفصل تر و در حقیقت متن و بنده اصلی این تاریخ مستند مصور می باشد این تقسیمات بشرح زیر است:

مقدمه: معرفی خود و خانواده خود

فصل اول: معرفی شاهنشاهی ایران

فصل دوم: رسیدن به سلطنت

فصل سوم: مطیع کردن ملل تابع (بنده اصلی تاریخ)

فصل چهارم: مرور کلی کارهای انجام شده

فصل پنجم: اشاره به اصول حکمرانی خود

۱- ص ۴۰۱ همان کتاب.

۲- شناسنامه: بین همدان و کرمانشاه، در سی کیلومتری کرمانشاه، ارتفاع از سطح دریا ۱۳۰۰ متر بلندی کتیبه ها ۷۰ متر نخستین کسی که آنرا دید کتزیاس بود (صدسال بعد از ساختمان) ولی آنرا به سیمیرامیس نسبت داد، راولینسن نوشته ها را خواند. نگاه کنید به کتاب کنت ص ۱۰۷ و برای متن آن به ص ۱۱۶ و نیز تمدن هخامنشی علی سامی ص ۱۲۵ به بعد.

۳- شماره بندها از کت است و شماره سطر ستون ها: ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ و ۹۲ و ۳۶ جمعاً ۴۱۴ می باشد.

فصل ششم: توصیه درباره این نوشته ها و نگهداری آن

فصل هفتم: قدرشناسی از همکاران و ترتیب اجرای این سنگ نویسی

پایان: اشاره ای کوتاه به کارهای سال دوم و سوم

نقش بیستون پرمعنا و مهم است. در پهنه ای به ابعاد ۳/۳ × ۶ کنده کاری شده، از چپ به راست داریوش که بلندی قدش ۱/۷۰ می باشد بجلو می رود و در پشت سرش دونه از نجای پارسی دیده می شوند که اندازه قامت ایشان ۱/۴۰ است از نه نفر اسرا که روی سوی غرب دارند (مخالف داریوش) امیرسکائی ۱/۷۷ و بقیه ۱/۵ متر قدشان است. کتومات بروی زمین افتاده و شاه رویش راه می رود، بالای سر داریوش نقش معروف انسان بالدار رسم شده است ترتیب ایستادن اسیران بدین قرار است:

۱- اسپینایا اثرینا یاغی شوش در جلو داریوش

۲- فرااورتس شاه دروغی ماد پشت سر اسپینا

۳- نادینتویل یاغی بابل پس از او

۴- مرتیا یاغی خوزستان

۵- سبسان تاخما والی دروغین اسگارتا

۶- وهبازدت یاغی پارس که خود را بردیا پسر کوروش خواند

۷- آرخیه پسر دروغین نهونید شاه بابل

۸- فرد، یاغی مرو

۹- سکون خا امیرسکاها که آخرین نفر است

اکنون فصول مختلف کتیبه را بررسی می کنیم:

مقدمه یا مدخل: معرفی:

بند اول: خود را معرفی می کند^۱

۱- ستون اول سطرهای ۳ و ۲ و ۱: منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارس، شاه کشورها، پسر هستاسپ، نوه ارشام، يك هخامنشی

بند دوم: نسب

بند سوم: توضیح درباره نام خانوادگی^۲

بند چهارم: اشاره به شاهان گذشته^۳

بند پنجم: شاهی به لطف اهورامزدا^۴

فصل اول: معرفی شاهنشاهی ایران

بند ششم: اسامی کشورهای تابعه: پارس، ایلام، بابل، آشور، عربستان، مصر،

سرزمینهای دریائی، سارد، یونیه، ماد، ارمنستان، کاپادوکیه، پرتو،

زرنکا، هری، خوارزم، باختر، سفد، قندهار، سکاها، شاشاگوش، رخیج، مکیا،

جمعاً ۲۳ ایالت

بند هفتم: توضیح درباره این کشورها که همه مطیع و باجگذارند.

بند هشتم: نحوه رفتار داریوش و اداره این سرزمینها.

بند نهم: شاهی به لطف اهورامزدا.

فصل دوم: رسیدن به سلطنت:

۱- ستون اول سطرهای ۳ و ۴ و ۵ و ۶: داریوش شاه گوید پدر من ویشتاسپ بود، پدر

ویشتاسپ ارشام بود. پدر ارشام، اریارمنا بود، پدر اریارمنا پیشش بود، پدر پیشش هخامنش بود.

۲- ستون اول سطرهای ۶ و ۷ و ۸: داریوش شاه گوید به این دلیل ما هخامنشی

خوانده می شویم که از سالها پیش خانواده ای سرشناس داشته ایم، از سالها پیش پادشاه بوده ایم.

۳- ستون اول سطرهای ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱: داریوش شاه گوید، هشت تن از خاندان

من پیش از من شاه بودند من نهمین نفر هستم، نه نفر پشت سرهم شاهیم.

۴- ستون اول سطرهای ۱۱ و ۱۲: داریوش شاه گوید: به لطف اهورامزدا من شاهم،

اهورامزدا شاهی را بمن اعطا کرده است. تا اینجا به عنوان نمونه متن کتیبه را نیز در حاشیه ذکر کردیم و ازین بعد فقط محتوای آن در متن ذکر خواهد شد.

بند دهم: گزارش کوتاهی از کارهای خودش برای رسیدن به سلطنت اشاره به

کیوجیه و بردیا و غلبه گنومات

بند یازدهم: شاه شدن گنومات و خودکشی کیوجیه

بند دوازدهم: قلمرو گنومات که شامل پارس و ماد و سایر کشورها بود

بند سیزدهم: علت نرس مردم و قیام نکردن ایشان و چگونگی آن، قیام داریوش

بیاری آهورامزدا

فصل سوم: آغاز سلطنت و مطیع کردن ملل تابع شاهنشاهی

(بدنه اصلی تاریخ)

بند چهاردهم: کارهایی که برای جبران خرابی ها کردم

بند پانزدهم: اینست کارهایی که پس از یافتن پادشاهی کردم

بند شانزدهم: قیام اثری نا درخوزستان، قیام نادین توبل در بابل

بند هفدهم: سرکوبی اثری نا و کشته شدن وی

بند هجدهم: شرح جنگ بابل، عبور از دجله و شکست شاه دروغی بابل بیاری

اهورامزدا

بند نوزدهم: جنگ دوم با وی و شکست وی در خارج از بابل

بند بیستم (ابتدای ستون دوم): فرار نادین توبل به بابل و شکست و قتل وی

بند بیست و یکم: اسامی کشورهای که هنگام اقامت وی در بابل قیام کردند:

پارس، خوزیان، ماد، آشور، مصر، پارت، مرو، شاشاگوش، سکستان

بند بیست و دوم: قیام مرتیه درخوزستان

بند بیست و سوم: پایان کار مرتیه و قتل وی بدست خود مردم

بند بیست و چهارم: قیام فرارته در ماد و طفیان مادبان دربار داریوش

بند بیست و پنجم: اعزام قوای برای جنگ با شاه دروغی ماد و شکست باغیان

بند بیست و ششم: جنگ اول برای تصرف مجدد ارمنستان

بند بیست و هفتم: جنگ دوم ارمنستان

بند بیست و هشتم: جنگ سوم ارمنستان و رسیدن خود داریوش به ماد

بند بیست و نهم: اعزام نیروی جدید به ارمنستان و جنگ چهارم ارمنستان در سرزمین آشور

بند سی ام: جنگ پنجم ارمنستان

بند سی و یکم: ورود داریوش به ماد و جنگ و شکست باغی ماد

بند سی و دوم: فرار یاشی ماد بهری و دستگیری وی و مجازات وی که درین مورد نحوه عمل داریوش شبیه پادشاهان آشور است

بند سی و سوم: قیام چی نرتخم در ساگارتی، شکست وی و مجازات سخت وی

بند سی و چهارم: اینست آنچه در ماد کردم.

بند سی و پنجم: شورش پارت و گرگان و جنگ پدر داریوش با شورشیان

بند سی و هشتم: شورش فرد در مرو و شکست وی از سپاهی که داریوش فرستاد

بند چهارم: قیام وهی یزدات دومین شورش پارس و قیام سپاهیان پارسی کاخ داریوش

بند پنجم و یکم: جنگ نیرویی که داریوش فرستاد با شورشیان پارسی

بند چهارم و دوم: جنگ دوم با وهی یزدات و شکست وی

بند چهارم و سوم: مجازات وهی یزدات

بند چهارم و پنجم: تسلط طرفداران وهی یزدات به رنج و جنگ با نیروی داریوش

بند چهارم و هشتم: پیروزی طرفداران داریوش در جنگ دوم رنج

بند چهارم و هفتم: فرار سردار مخالفان و اسارت و قتل وی

بند چهارم و نهم: قیام ارخه در بابل و شاهی وی بنام نبوکدنزر

بند پنجم: اعزام نیرو به بابل و تصرف مجدد بابل و قتل ارخه (ابتدای ستون چهارم)

فصل چهارم: مرور کلی کارهای انجام شده در سال اول سلطنت

بند پنجم و دوم: من در سال اول نوزده جنگ کردم، نه شاه گرفتم، سپس این نه شاه

۱- ازین بعد داریوش پس از شرح هر پیروزی، به همین نحو اشاره ای کوتاه به کاری

که انجام شده دارد و مانند این بند که محتوی پیروزی بر ماد است در پارت و باختن پارس و رنج و بابل دارد که از ذکر آن (بندهای ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۸ و ۵۱) خودداری می شود.

را معرفی می کند.

بند پنجاه و سوم: این نه نفر را در جنگ گرفتم.

فصل پنجم: اشاره به اصول حکمرانی خود

بند پنجاه و چهارم: این کشورها مردم را فریب دادند، دروغ گفتند اهورامزدا مرا باری داد آنها را گرفتم.

بند پنجاه و پنجم: به جانشین خود توصیه می کند که دروغن را مجازات کن

بند پنجاه و ششم: به بیننده: من در یکسال این کارها را کردم، تو باور کن و آنها را دروغ بدان.

بند پنجاه و هفتم: بار دیگر تأکید می کند که این کارها را کرده و دروغ نمی گوید.

بند پنجاه و هشتم: می گوید کارهای دیگر هم هست که ننوشته ام چون اگر زیاد شود خیال می کنند دروغ است.

بند پنجاه و نهم: کارهایی که من در یکسال کردم شاهان پیشین در همه عمر نکردند.

فصل ششم - توصیه درباره نوشته ها و نگهداری آن.

بند شصت و یکم: از خواننده می خواهد که اینها را باور کند و بدبگران هم بگوید و پنهان ندارد

بند شصت و یکم: و اگر پنهان دارد به لعنت اهورامزدا گرفتار شود.

بند شصت و دوم: تأکید می کند که به فضل اهورامزدا این کارها را در یکسال کرده ام.

بند شصت و سوم - من موفق بودم، اهورامزدا یاری کرد چون من و دودمانم نه دروغگو بودیم و نه بی انصاف. عادل بودیم، ناتوان و توانا را آزار ندادم،

با مددکارانم خوب بودم و آنها را نواختم و بدکاران را کیفر دادم.

بند شصت و چهارم: به جانشین خود توصیه می کند که از دروغگو و بیدادگر دوری کند.

بند شصت و پنجم: می‌خواهد که آیندگان نوشته‌ها را تباہ نمازند.
 بند شصت و هشتم: به آنان که تباہ نخواهند ساخت دعا می‌کند.
 بند شصت و نهم: به تباہ کنندگان لعنت می‌کند.
 بند شصت و دهم: حاوی نام عمکاران وی در غلبه بر گنومات است
 بند شصت و یازدهم: از جان‌نیشان خود می‌خواهد که از ایشان نگهداری کنند
 فصل هفتم: ترتیب اجرای کار.

بند هفتم: ترتیب کار این تاریخ‌نویسی را شرح می‌دهد:
 بیاری اهورامزدا این نوشته را نوشتیم. گذشته از آن آنرا بزبان آریائی روی
 گل و پوست هم نویساندم. علاوه بر آن پیکره خود را نیز ساختم و نسب خود را هم اعلام
 داشتم همه در حضور من خوانده شد، سپس نوشته‌ها را به همه جا فرستادم. به همه کشورها،
 مردم همه (برای ساختن و انتشار آن) کمک کردند.
 پایان: اشاره به کارهای سال دوم و سوم.

ستون ۵

بند هفتاد و یکم: اشاره به کارهای سال دوم و سوم از جمله قیام در خوزستان.
 بند هفتاد و دوم: درباره پرستش اهورامزدا که بسیار مهم و قابل تأمل است.
 بند هفتاد و سوم: توضیح درباره مطلب بالا.
 بند هفتاد و چهارم: لشکرکشی به سگامای تیز خود در اروپا و پیروزی درین
 نبردها.

بند هفتاد و پنج و هفتاد و شش، دارای مطلب نیست

نتیجه‌گیری و اشاره‌ای کوتاه به محتوای کتیبه:

شروع، ارائه و خوانده آن بسیار اصولی و دلنشین است.
 تکرار مطبوع دارد و نتیجه‌گیری آن درست است.
 ۲۶ بار نام اهورامزدا ذکر شده و فقط یک بار از ایزدان دیگر نام برده می‌شود.
 مجازات سخت فقط یک بار صورت گرفته و با دست کم شرحش در کتیبه آمده

در بند ۷۲ و ۷۳- مطالبی درباره اهورامزدا هست که باید بررسی شود.
 همه‌جا اگر خودش نیست می‌نویسد که سردار من پیروز شد و فاتح جنگ را
 وی می‌داند.
 همه قیام کنندگان از سادگی مردم استفاده و به دروغ خود را شاه یا شاهزاده
 معرفی می‌کردند.
 تاریخ همه جنگها ذکر شده است.
 محل همه جنگها ذکر شده است.
 سردار همه جنگها و قیام کنندگان به خوبی معرفی می‌شود.

۵- متون تاریخی مکتوب

به گفته مرحوم مشیرالدوله: جز چند کتیبه که مفصل‌ترین آنها شاید دارای دو
 هزار کلمه باشد مدارک ملی دیگر برای این قسمتهای تاریخ ایران قدیم نداریم...
 درینجا این مطلب مطرح می‌شود که آیا اصولا در ایران قدیم و سراسر آسیای
 غربی نوشتن تاریخ به آن ترتیب که در اروپا (یونان و روم) معمول بود وجود داشته
 است یا نه.

برای بررسی باید نخست اشاره‌کونانی به تاریخچه کتاب از نقطه نظر وسیله
 نگارش (کاغذ) بکنیم. قدیمترین و مهمترین ماده تحریری جهان پاپیروس یعنی صفحات
 مسطحی بوده است که مصریان از مغز نی تهیه می‌کردند ازین کالا بمقدار زیاد بدروم و
 هسایگان مصر نیز صادر می‌شد.

در چین روی استخوان می‌نوشتند.

در هند وسیلان از برگ خرما و برخی گیاهان دیگر کاغذی شبیه مقوا پاتخته
 نازک درست می‌کردند.

کاغذ پوستی را ایرانیان (مادیها و پارسیها) اختراع کردند: هم در یسوش در
 کتیبه بیستون باین مطلب اشاره کرده و هم می‌دانیم که اوستا را روی ۱۲۰۰۰ قطعه
 پوست گاو نوشته بودند ولی ما اثری ازین کاغذهای پوستی نداریم قدیمی‌ترین آن
 متعلق است به عصر اشکانی.

در بین‌النهرین بدین منظور از گل پخته استفاده می‌شد و امروز جهان صاحب ۳۰۰/۵۰۰ لوحه گلی است که ازین نواحی بدست آمده ایرانیان نیز پس از تشکیل شامشاهی ساختن این الواح را آغاز کردند که برخی از آن اکنون در دست ماست اما نوشتن وقایع به روی کاغذ پوستی نیز ادامه داشته است.

در یونان تا قرن ۵ پیش از میلاد از پوست استفاده می‌کردند اما ازین قرن بعد پاپیروس بکار بردند و همین کاغذهای مصری است که حامل قدیم‌ترین نوشته‌های مصری، یونانی و رومی است که برخی مطالب درباره ایران نیز دربردارد و متعلق به نواحی است که پاپیروس بکار می‌برده‌اند.

اما در خود ایران نمی‌توانیم حکم قطعی بدهیم که چه شده است، آیا مورخان بوده و کتابهایی نوشته‌اند و کتابها از میان رفته است؟ البته این امکان هست زیرا ایران به دست اسکندر افتاد و احتمال اینکه این کتابها را یونانیان برده باشند هست، همانگونه که اوستا را سوزاندند.

آیا این آثار در اثر عوامل طبیعی از میان رفته‌اند؟ یا اصولاً مورخ نداشته‌ایم، اگرچه این مطلب اخیر بعید به نظر می‌رسد، اما امکان آن هست و برای یافتن علت آن باید اشاره‌ای به وضع اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی جهان آن دوران بکنیم، ایران در آن اعصار يك شامشاهی بزرگ بود که به حفظ افتخارات خود توجه داشت همانگونه که آشور این حس را داشت و ما دیدیم که داریوش نیز مانند آشوربانی‌پال از آیندگان می‌خواست که نوشته‌ها را حفظ کنند و نیز می‌دانیم که تاریخ شاهان را در بار می‌نوشتند و خود شاه و دستگاه سلطنت به تدارک این کتابها علاقه خاص داشت بنابراین در ایران مورخانی که مانند یونانیان از روی حس کنجکاوی تاریخ بنویسند شاید نداشته‌ایم.

یونانیان مردمی فقیر بودند که شهرت ایران و غنا و عظمت آن حس کنجکاوی ایشان را برمی‌انگیخت، می‌آمدند و سیاحت می‌کردند و کتابها می‌نوشتند، درباره این نوشته‌ها می‌دانیم که یونانیان آنها را دوست داشتند و جمع می‌شدند که

برایشان خوانده شود و گاهی نیز این کتابها برای نویسنده‌ها سود داشت.

در ایران به فرمان شاهان وقایع ضبط و ثبت می‌شد و منبع و منشأ اصلی این وقایع نیز دفاتر شاهی بود و ما درینجا شواهدی مبنی بر وجود این دفاتر و کتابهای تاریخ در عصر هخامنشیان داریم.

به دفاتر شاهی دیپترای سازی‌لی کای Difterai Bazilicai می‌گفتند، کتزیاس این دفاتر را دیده و از آن استفاده کرده بود^۱ ولی دیباکونف در کتاب خود می‌نویسد که کتزیاس ازین دفاتر استفاده نکرده چون کتیبه بیستون را به سمیرامیس نسبت می‌دهد، با اینکه بدون شك روتوش کتیبه بیستون در دربار هم وجود داشته است^۲

مار آپام کانی تا Mar apas Catina مورخ سوری که تاریخ ارمنستان را نوشته می‌نویسد که شاه ارمنستان به مهرداد اول نوشت که اجازه بدهد برای یافتن مدارکی درباره تاریخ ارمنستان دفاتر شاهی را بازدید کنند.^۳ ازین گذشته در کتاب مقدس تورات پایین مطلب اشاره‌های متعدد شده است:

در کتاب استرپس ازینکه به تفصیل داستان استرا را که ملکه می‌شود شرح می‌دهد، جان شاه توسط مردخای از مرگ نجات می‌یابد و بامر شاه: این قصه در حضور پادشاه در کتاب تواریخ ایام مرقوم شد.^۴

استرابون نیز هنگامی که از تعلیم جوانان سخن می‌گوید می‌نویسد که طبق برنامه‌ای برای نوجوانان به خواندن قصص بدون موسیقی یا همراه با موسیقی

۱- مشیرالدوله ص ۷۳

۲- تاریخ ماد ص ۳۰

۳- مشیرالدوله ص ۹۴

۴- کتاب استراباب دوم، آیه ۲۳ و نیز باب ششم آیه اول و باب دهم آیه سوم و کتاب عزرا: باب چهارم آیه ۱۵ و باب پنجم آیه اول و باب ششم آیه ۳ و ۲ و ۱

درین جا پیش ازینکه سخن را پایان برسانم بار دیگر نوشته‌های خود را مرور می‌کنم

تاریخ همزمان با اندیشه خلق شد، باکتابت نوام یافت و با تشکیل ملت‌ها و حکومت‌ها از مظاهر مهم تمدن گردید. مجموعه روایات آسمانی از عوامل تعیین‌کننده سرنوشت ملت‌ها بوده و هست.

پیش ازین دو منبع تاریخی، آثار هنری و کتابتی اقوام متمدن‌نخستین یکی دیگر از منابع مهم تاریخ است و به این سرچشمه اطلاعات تاریخی باید متون مکتوب و سنگ نگاریها و الواح نوشته شده را نیز افزود.

برخلاف تصور آن گروه که می‌گویند تاریخ نویسی در ایران باستان رواج داشته است ما می‌گوئیم که این ادعا درست نیست و ما از لحاظ مواد برای بررسی تاریخ خود غنی هستیم و با اینکه بسیاری از منابع تاریخ ما از دست رفته، روزی که ملت ما بخواهد میتواند بر پای خیزد و با بررسی این منابع تاریخ ملی خود را بر پایه اسناد و مدارک موجود مدون سازد.

عصر این سخنان که: شاهنامه مجموعه افسانه‌هاست و تاریخ نیست، نوشته‌های دیگران سراسر حیه و بفض است یا آثار مکشوفه از زیر زمین راه‌گشای واقعی تاریخ نویسان نمی‌تواند باشد و کتیبه‌های هخامنشی فقط شرح جنگ‌هاست یا اوستا با تعصبات مذهبی آلوده است، بکلی سپری شده و ما برای روشنگری تاریخ این بخش از حیات ملی خود به همه این منابع نیاز داریم و باید همه را بدون تعصب و کوتاه‌فکری به بینیم و بخوانیم و بسنجیم و بررسی کنیم.